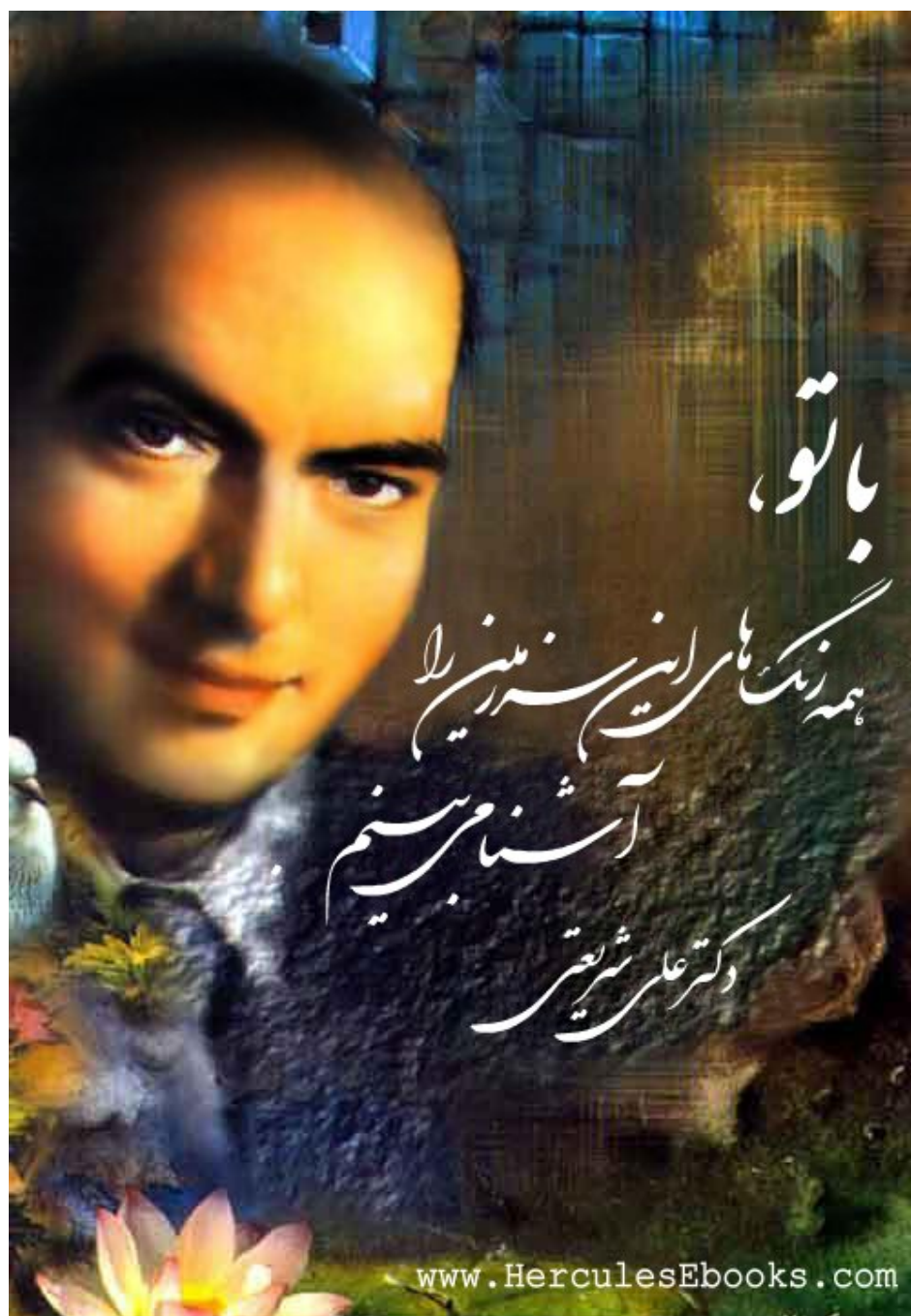


زندگی نامه دکتر علی شریعتی

ما آمده ایم تا از دل خستگی هامان بگوییم و از دلشکستگی هامان

موسسه کتابهای الکترونیک هرکولس
www.HerculesEbooks.com



۲۹ خرداد سالروز درگذشت **دکتر علی شریعتی** است. به همین مناسبت هر ساله به پاس خدمات ارزنده او به نسل جوان این کشور آثار و اندیشه های او همچون استاد شهید مرتضی مطهری مورد نقد و بازخوانی مستمر قرار می گیرد. بی شک او و استاد مطهری دو اندیشمند و دو متفکر تأثیرگذار در جامعه ایرانی بوده و هستند که اندیشه های آنان مقدمات نظری انقلاب اسلامی ایران را فراهم کرد. مجموعه آثار شریعتی که تاکنون بالغ بر ۳۷ اثر رسیده است شامل آثار مختلفی چون، تاریخ، دین، جامعه شناسی، سیاست، عرفان، هنر و ... است. در این میان او اهتمام ویژه ای به معرفی الگوهای خاص دینی دارد. شخصیت‌هایی چون ابوذر، علی(ع)، حسین(ع)، اقبال لاهوری و... کسانی هستند که در تاریخ اندیشه او به تدریج مشاهده می شوند. از منظر او معرفی الگوهای بزرگ در واقع نشان دادن توانمندیها و بستر مساعد تمدنی است که توانسته است آنان را در خود پرورش دهد.

او می گوید:

« این یک افتخار بزرگی است که هنوز علی رغم همه علل و عوامل سیاسی و استعماری و ارتجاعی و مادی که مانع رشد و پیشرفت شخصیتها و نبوغ ها در جامعه اسلامی هست، اسلام چون گذشته، قدرت سازندگی انسان و پرورش دهندگی نبوغ را در خود حفظ کرده.»

(مقدمه « ما و اقبال » / ص ۱۱)

سال شمار زندگی دکتر :

- ۱۳۱۲: تولد ۳ آذر ماه
- ۱۳۱۹: ورود به دبستان «ابن یمین»
- ۱۳۲۵: ورود به دبیرستان «فردوسی مشهد»
- ۱۳۲۷: عضویت در کانون نشر حقایق اسلامی
- ۱۳۲۹: ورود به دانش سرای مقدماتی مشهد
- ۱۳۳۱: اشتغال در اداره ی فرهنگ به عنوان آموزگار. شرکت در تظاهرات خیابانی علیه حکومت موقت قوام السلطنه و دستگیری کوتاه. اتمام دوره دانش سرا. بنیانگذاری انجمن اسلامی دانش آموزان.
- ۱۳۳۲: عضویت در نهضت مقاومت ملی
- ۱۳۳۳: گرفتن دیپلم کامل ادبی
- ۱۳۳۵: ورود به دانشکده ادبیات مشهد و ترجمه کتاب ابوذر غفاری
- ۱۳۳۶: دستگیری به همراه ۱۶ نفر از اعضاء نهضت مقاومت
- ۱۳۳۷: فارقتحصیلی از دانشکده ادبیات با رتبه اول
- ۱۳۳۸: اعزام به فرانسه با بورس دولتی
- ۱۳۴۰: همکاری با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، جبهه ملی، نشریه ایران آزاد
- ۱۳۴۲: اتمام تحصیلات و اخذ مدرک دکترا در رشته تاریخ و گذراندن کلاس‌های جامعه‌شناسی
- ۱۳۴۳: بازگشت به ایران و دستگیری در مرز
- ۱۳۴۵: استادیاری تاریخ در دانشگاه مشهد
- ۱۳۴۷: آغاز سخنرانی‌ها در حسینیه ارشاد
- ۱۳۵۱: تعطیلی حسینیه ارشاد و ممنوعیت سخنرانی
- ۱۳۵۲: دستگیری و ۱۸ ماه زندان انفرادی
- ۱۳۵۴: خانه نشینی و آغاز زندگی سخت در تهران و مشهد
- ۱۳۵۶: هجرت به اروپا و شهادت.

سال های کودکی و نوجوانی:

دکتر در کاهک متولد شد. مادرش زنی روستایی و پدرش مردی اهل قلم و مذهبی بود. سال های کودکی را در کاهک گذراند. افراد خاصی در این دوران بر او تاثیر داشتند، از جمله: مادر، پدر، مادر بزرگ مادری و پدری و ملا زهرا (مکتب دار ده کاهک).

دکتر در سال ۱۳۱۹- در سن هفت سالگی- در دبستان ابن‌یمین در مشهد، ثبت نام کرد اما به دلیل اوضاع سیاسی و تبعید رضاخان و اشغال کشور توسط متفقین، استاد (پدر دکتر)، خانواده را بار دیگر به کاهک فرستاد. دکتر پس از برقراری صلح نسبی در مشهد به ابن‌یمین برمی‌گردد. در اواخر دوره دبستان و اوائل دوره دبیرستان رفت و آمد او و خانواده به ده به دلیل مشغولیت‌های استاد کم می‌شود. در این دوران تمام سرگرمی دکتر مطالعه و گذراندن اوقات خود در کتاب خانه پدر بود. دکتر در ۱۶ سالگی سیکل اول دبیرستان (کلاس نهم نظام قدیم) را به پایان رساند و وارد دانش سرای مقدماتی شد. او قصد داشت تحصیلاتش را ادامه دهد.

در سال ۳۱، اولین بازداشت او رخ داد و این اولین رویارویی او و نظام حکومتی بود. این بازداشت طولانی نبود ولی تاثیرات زیادی در زندگی آینده او گذاشت. در این زمان فصلی نو در زندگی او آغاز شد، فصلی که به تدریج از او روشنفکری مسئول و حساس نسبت به سرنوشت ملتش ساخت.

آغاز کار آموزی:

با گرفتن دیپلم از دانش سرای مقدماتی، دکتر در اداره‌ی فرهنگ استخدام شد. ضمن کار، در دبستان کاتب‌پور در کلاس‌های شبانه به تحصیل ادامه داد و دیپلم کامل ادبی گرفت. در همان ایام در کنکور حقوق نیز شرکت کرد. دکتر به تحصیل در رشته فیزیک هم ابراز علاقه می‌کرد، اما مخالفت پدر، او را از پرداختن بدان بازداشت. دکتر در این مدت به نوشتن چهار جلد کتاب دوره ابتدایی پرداخت. این کتاب‌ها در سال ۳۵، توسط انتشارات و کتاب‌فروشی باستان مشهد منتشر و چند بار تجدید چاپ شد و تا چند سال در مقطع ابتدایی آن زمان تدریس شد. در سال ۳۴، با باز شدن دانشگاه علوم و ادبیات انسانی در مشهد، دکتر و چند نفر از دوستانشان برای ثبت نام در این دانشگاه اقدام کردند. ولی به دلیل شاغل بودن و کمبود جا تقاضای آنان رد شد. دکتر و دوستانشان همچنان به شرکت در این کلاس‌ها به صورت آزاد ادامه دادند. تا در آخر با ثبت نام آنان موافقت شد و توانستند در امتحانات آخر ترم شرکت کنند. در این دوران دکتر به جز تدریس در دانشگاه طبع شعر نوی خود را می‌آزمود. هفته‌ای یک بار نیز در رادیو برنامه ادبی داشت و گه‌گاه مقالاتی نیز در روزنامه خراسان چاپ می‌کرد. در این دوران فعالیت‌های او همچنان در نهضت مقاومت ادامه داشت ولی شکل ایدئولوژیک به خود نگرفته بود.

ازدواج :

در تاریخ ۲۴ تیرماه سال ۴۷ با پوران شریعت رضوی، یکی از همکلاسی‌هایش ازدواج کرد. دکتر در این دوران روزها تدریس می‌کرد و شب‌ها را روی پایان‌نامه‌اش کار می‌کرد. زیرا می‌بایست سریع‌تر آن را به دانشکده تحویل می‌داد. موضوع تز او، ترجمه کتاب «در نقد و ادب» نوشته مندور (نویسنده مصری) بود. به هر حال دکتر سر موقع رساله‌اش را تحویل داد و در موعد مقرر از آن دفاع کرد و مورد تایید اساتید دانشکده قرار گرفت. بعد از مدتی به او اطلاع داده شد بورس دولتی شامل حال او شده است. پس به دلیل شناخت نسبی با زبان فرانسه و توصیه اساتید به فرانسه برای ادامه تحصیل مهاجرت کرد.

دوران اروپا :

عطش دکتر به دانستن و ضرورت‌های تردید ناپذیری که وی برای هر یک از شاخه‌های علوم انسانی قائل بود، وی را در انتخاب رشته مردد می‌کرد. ورود به فرانسه نه تنها این عطش را کم نکرد، بلکه بر آن افزود. ولی قبل از هر کاری باید جایی برای سکونت می‌یافت و زبان را به طور کامل می‌آموخت. به این ترتیب بعد از جست و جوی بسیار توانست اتاقی اجاره کند و در موسسه آموزش زبان فرانسه به خارجی‌ان (آلیس) ثبت نام کند. پس روزها در آلیس زبان می‌خواند و شب‌ها در اتاقش مطالعه می‌کرد و از دیدار با فارسی‌زبانان نیز خودداری می‌نمود. با این وجود تحصیل او در آلیس دیری نپایید. زیرا وی نمی‌توانست خود را در چارچوب خاصی مقید کند، پس با یک کتاب فرانسه و یک دیکشنری فرانسه به فارسی به کنج اتاقش پناه می‌برد. وی کتاب «نیایش» نوشته الکسیس کارل را ترجمه می‌کرد. فرانسه در آن سال‌ها کشور پرآشوبی بود. بحران الجزائر از سال‌ها قبل آغاز شده بود. دولت خواهان تسلط بر الجزائر بود و روشنفکران خواهان پایان بخشیدن به آن. این بحران به دیگر کشورها نیز نفوذ کرده بود.

تحصیلات و اساتید :

دکتر در آغاز تحصیلات، یعنی سال ۳۸، در دانشگاه سربن، بخش ادبیات و علوم انسانی ثبت نام کرد. وی به پیشنهاد دوستان و علاقه شخصی به قصد تحصیل در رشته جامعه شناسی به فرانسه رفت. ولی در آنجا متوجه شد که فقط در ادامه رشته قبلی اش می تواند دکترایش بگیرد. پس بعد از مشورت با اساتید، موضوع رساله اش را کتاب «تاریخ فضائل بلخ»، اثری مذهبی، نوشته صفی الدین قرار داد.

بعد از این ساعت ها روی رساله اش کار می کرد. دامنه مطالعاتش بسیار گسترده بود. در واقع مطالعاتش گسترده تر از سطح دکترایش بود. ولی کارهای تحقیقاتی رساله اش کار جنبی برایش محسوب می شد. درس ها و تحقیقات اصلی دکتر، بیشتر در دو مرکز علمی انجام می شد. یکی در کلژدوفرانس در زمینه جامعه شناسی و دیگر در مرکز تتبعات عالی در زمینه جامعه شناسی مذهبی.

دکتر در اروپا، به جمع جوانان نهضت آزادی پیوست و در فعالیتهای سازمان های دانشجویی ایران در اروپا شرکت می کرد. در سال های ۴۱-۴۰ در کنگره ها حضور فعال داشت. دکتر در این دوران در روزنامه های ایران آزاد، اندیشه جبهه در امریکا و نامهء پارسی حضور فعال داشت. ولی به تدریج با پیشه گرفتن سیاست صبر و انتظار از سوی رهبران جبهه، انتقادات دکتر از آنها شدت یافت و از آنان قطع امید کرد و از روزنامه استعفا داد. در سال ۴۱، دکتر با خواندن کتاب «دوزخیان روی زمین»، نوشته فرانس فانون با اندیشه های این نویسنده انقلابی آشنا شد و در چند سخنرانی برای دانشجویان از مقدمه آن که به قلم ژان پل سارتر بود، استفاده کرد.

دکتر در سال (۱۹۶۳) از رساله خود در دانشگاه دفاع کرد و با درجه دکترای تاریخ فارق التحصیل شد. از این به بعد با دانشجویان در چای خانه دیدار می کرد و با آنان در مورد مسائل بحث و گفتگو می کرد. معمولاً جلسات سیاسی هم در این محل ها برگزار می شد. سال ۴۳ بعد از اتمام تحصیلات و قطع شدن منبع مالی از سوی دولت، دکتر علی رغم خواسته درونی و پیشنهادات دوستان از راه زمینی به ایران برگشت. وی با دانستن اوضاع سیاسی - فرهنگی ایران بعد از سال ۴۰ که به کسی چون او - با آن سابقه سیاسی - امکان تدریس در دانشگاه ها را نخواهند داد و نیز علی رغم اصرار دوستان هم فکرش مبنی بر تمديد اقامت در فرانسه یا آمریکا، برای تداوم جریان مبارزه در خارج از کشور، تصمیم گرفت که به ایران بازگردد. این بازگشت برای او، عمدتاً جهت کسب شناخت عینی از متن و اعماق جامعهء ایران و توده های مردم بود، همچنین استخراج و تصفیه منابع فرهنگی، جهت تجدید ساختمان مذهب.

از بازگشت تا دانشگاه :

دکترسال ۴۳ به ایران برگشت و در مرز دستگیر شد. حکم دستگیری از سوی ساواک بود و متعلق به ۲ سال پیش، ولی چون دکتر سال ۴۱ از ایران از طریق مرزهای هوایی خارج و به فرانسه رفته بود، حکم معلق مانده بود. پس اینک لازم‌الاجرا بود. پس بعد از بازداشت به زندان غزل‌قلعه در تهران منتقل شد. اوائل شهریور همان سال بعد از آزادی به مشهد برگشت. بعد از مدتی با درجه چهار آموزگاری دوباره به اداره فرهنگ بازگشت. تقاضایی هم برای دانشگاه تهران فرستاد. تا مدت ها تدریس کرد، تا بالاخره در سال ۴۴، بار دیگر، از طریق یک آگهی برای استادیاری رشته تاریخ در تهران درخواست داد. در سر راه تدریس او مشکلات و کارشکنی‌های بسیاری بود. ولی در آخر به دلیل نیاز مبرم دانشگاه به استاد تاریخ، استادیاری او مورد قبول واقع شد و او در دانشگاه مشهد شروع به کار کرد. سال‌های ۴۸-۴۵ سال‌های نسبتاً آرامی برای خانواده‌ی او بود. دکتر بود و کلاس‌های درسش و خانواده. تدریس در دانشکده‌ی ادبیات مشهد، نویسندگی و بقیه اوقات بودن با خانواده‌اش تمام کارهای او محسوب می‌شد.

دوران تدریس :

از سال ۴۵، دکتر به عنوان استادیار رشته تاریخ، در دانشکده مشهد، استخدام می‌شود. موضوعات اساسی تدریسش تاریخ ایران، تاریخ و تمدن اسلامی و تاریخ تمدن‌های غیر اسلامی بود. از همان آغاز، روش تدریسش، برخوردش با مقررات متداول دانشکده و رفتارش با دانشجویان، او را از دیگران متمایز می‌کرد. بر خلاف رسم عموم اساتید از گفتن جزوه ثابت و از پیش تنظیم شده پرهیز می‌کرد. دکتر، مطالب درسی خود را که قبلاً در ذهنش آماده کرده بود، بیان می‌کرد و شاگردانش سخنان او را ضبط می‌کردند. این نوارها به وسیله دانشجویان پیاده می‌شد و پس از تصحیح، به عنوان جزوه پخش می‌شد. از جمله، کتاب اسلام‌شناسی مشهد و کتاب تاریخ تمدن از همین جزوات هستند.

اغلب کلاس‌های او با بحث و گفتگو شروع می‌شد. پیش می‌آمد دانشجویان بعد از شنیدن پاسخ‌های او بی‌اختیار دست می‌زدند. با دانشجویان بسیار مانوس، صمیمی و دوست بود. اگر وقتی پیدا می‌کرد با آنها در تریا چای می‌خورد و بحث می‌کرد. این بحث‌ها بیشتر بین دکتر و مخالفین اندیشه‌های او در می‌گرفت. کلاس‌های او مملو از جمعیت بود. دانشجویان دیگر رشته‌ها درس خود را تعطیل می‌کردند و به کلاس او می‌آمدند. جمعیت کلاس آن قدر زیاد بود که صندلی‌ها کافی نبود و دانشجویان روی زمین و طاقچه‌های کلاس، می‌نشستند. در گردش‌های علمی و تفریحی دانشجویان شرکت می‌کرد. او با شوخی‌هایشان، مشکلات روحیشان و عشق‌های پنهان میان دانشجویان آشنا بود. سال ۴۷، کتاب «کوپر» را چاپ کرد. حساسیت، دقت و عشقی که برای چاپ این کتاب به خرج داد، برای او، که در امور دیگر بی‌توجه و بی‌نظم بود، نشانگر اهمیت این کتاب برای او بود. (کوپر نوشته‌های تنهایی اوست). در فاصله سال‌های تدریسش، سخنرانی‌هایی در دانشگاه‌های دیگر ایراد می‌کرد، از قبیل دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف)، دانش سرای عالی سپاه، پلی تکنیک تهران و دانشکده نفت آبادان. مجموعه این فعالیت‌ها سبب شد که مسئولین دانشگاه درصدد برآیند تا ارتباط او را با دانشجویان قطع کنند و به کلاس‌های وی که در واقع به جلسات سیاسی-فرهنگی، بیشتر شباهت داشت، خاتمه دهند. پس دکتر، با موافقت مسئولین دانشگاه، به بخش تحقیقات وزارت علوم در تهران، منتقل شد. به دلایل اداری دکتر به عنوان مامور به تهران اعزام شد و موضوعی برای تحقیق به او داده شد، تا روی آن کار کند. به هر حال عمر کوتاه تدریس دانشگاهی دکتر، به این شکل به پایان می‌رسد.

حسینیه ارشاد :

این دوره از زندگی دکتر، بدون هیچ گفتگویی پربارترین و درعین حال پر دغدغه‌ترین دوران حیات اوست. او در این دوران، با سخنرانی‌ها و تدریس در دانشگاه، تحولی عظیم در جامعه به وجود آورد. این دوره از زندگی دکتر به دوران حسینیه ارشاد معروف است. حسینیه ارشاد در سال ۴۶، توسط عده‌ای از شخصیت‌های ملی و مذهبی، بنیان گذاشته شده بود. هدف ارشاد طبق اساسنامه‌ی آن عبارت بود از تحقیق، تبلیغ و تعلیم مبانی اسلام.

از بدو تاسیس حسینیه ارشاد در تهران، از شخصیت‌هایی چون آیت‌الله مطهری دعوت می‌شد تا با آنان همکاری کنند. بعد از مدتی از طریق استاد شریعتی (پدر دکتر) که با ارشاد همکاری داشت، از دکتر دعوت شد تا با آنان همکاری داشته باشد. در سال‌های اول همکاری دکتر با ارشاد، به علت اشتغال در دانشکده ادبیات مشهد، ایراد سخنرانی‌های او مشروط به اجازه دانشکده بود، برای همین بیشتر سخنرانی‌ها در شب‌جمعه انجام می‌شد، تا دکتر بتواند روز شنبه سر کلاس درس حاضر باشد. پس از چندی همفکر نبودن دکتر و بعضی از مبلغین، باعث بروز اختلافات جدی میان مبلغین و مسئولین ارشاد شد. در اوائل سال ۴۸، این اختلافات علنی شد و از هیئت امانا خواسته شد که دکتر دیگر در ارشاد سخنرانی نکند. اما بعد از تشکیل جلسات و نشست‌هایی، دکتر باز هم در حسینیه سخنرانی کرد. هدف دکتر از همکاری با ارشاد، تلاش برای پیش برد اهداف اسلامی بود. سخنرانی‌های او، خود گواهی آشکار بر این نکته است. در سخنرانی‌ها، مدیریت سیاسی کشور به شیوه‌ای سمبلیک مورد تردید قرار می‌گرفت. در اواخر سال ۴۸، حسینیه ارشاد، کاروان حجی به مکه اعزام می‌کند تا در پوشش اعزام این کاروان به مکه، با دانشجویان مبارز مقیم در اروپا، ارتباط برقرار کنند.

دکتر با وجود ممنوع‌الخروج بودن، با تلاش‌های بسیار، با کاروان همراه می‌شود. تا سال ۵۰ دکتر همراه با کاروان حسینیه، سه سفر به مکه رفت که نتیجه آن مجموعه سخنرانی‌های میعاد با ابراهیم و مجموعه سخنرانی‌ها تحت عنوان حج در مکه بود، که بعدها به عنوان کتابی مستقل منتشر شد. پس از بازگشت از آخرین سفر در راه برگشت به مصر رفت، که این سفر ره‌آورد زیادی داشت، از جمله کتاب آری این چنین بود برادر.

در سال‌های ۴۹-۵۰، دکتر بسیار پر کار بود. او می‌کوشید، ارشاد را از یک موسسه مذهبی به یک دانشگاه تبدیل کند. از سال ۵۰، شب و روزش را وقف این کار می‌کند، در حالی که در این ایام در وزارت علوم هم مشغول بود. به مرور زمان، حضور دکتر در ارشاد، باعث رفتن برخی از اعضا شد، که باعث به وجود آمدن جوی یک‌دست‌تر و هم‌فکرتر شد. با رفتن این افراد، پیشنهادهای جدید دکتر، قابل اجرا شد. دانشجویان دختر و پسر، مذهبی و غیر مذهبی و از هر تپیی در کلاس‌های دکتر شرکت می‌کردند. در ارشاد، کمیته‌یی مسئول ساماندهی

جلسات و سخنرانی‌ها شد. به دکتر امکان داده شد که به کمیته‌های نقاشی و تحقیقات نیز بپردازد. انتقادات پیرامون مقالات دکتر و استفاده از متون اهل تسنن در تدوین تاریخ اسلام و همچنین حضور زنان در جلسات، گذاشتن جلسات درسی برای دانشجویان دختر و مبلمان سالن و از این قبیل مسائل بود. این انتقادات از سویی و تهدیدهای ساواک از سوی دیگر هر روز او را بی‌حوصله تر می‌کرد و رنجش می‌داد. دیگر حوصله معاشرت با کسی را نداشت. در این زمان به غیر از درگیری‌های فکری، درگیری‌های شغلی هم داشت. عملاً حکم تدریس او در دانشکده لغو شده بود و او کارمند وزارت علوم محسوب می‌شد. وزارت علوم هم، یک کار مشخص تحقیقاتی به او داده بود تا در خانه انجام دهد. از اواخر سال ۵۰ تا ۵۱، کار ارشاد سرعت غریبی پیدا کرده بود. دکتر در این دوران به فعال شدن بخش‌های هنری حساسیت خاصی نشان می‌داد. دانشجویان هنر دوست را تشویق می‌کرد تا نمایشنامه ابوذرا را که در دانشکده مشهد اجرا شده بود، بار دیگر اجرا کنند. بالاخره نمایش ابوذرا در سال ۵۱، درست یکی دوماه قبل از تعطیلی حسینییه، در زیر زمین ارشاد برگزار شد. این نمایش باعث ترس ساواک شد، تا حدی که در زمان اجرای نمایش بعد به نام «سربداران» در ارشاد، حسینییه برای همیشه بسته و تعطیل شد، درست در تاریخ ۱۹/۸/۵۱.

آخرین زندان :

از آبان ماه ۵۱ تا تیر ماه ۵۲، دکتر به زندگی مخفی روی آورد. ساواک به دنبال او بود. از تعطیلی به بعد، متن سخنرانی‌های دکتر با اسم مستعار به چاپ می‌رسید. در تیر ماه ۵۲، دکتر در نیمه شب به خانه‌اش مراجعه کرد. بعد از جمع‌آوری لوازم شخصیش و وداع با خانواده و چهار فرزندش دو روز بعد به شهربانی مراجعه کرد و خودش را معرفی کرد. بعد از آن روز به مدت ۱۸ ماه به انفرادی رفت. شکنجه‌های او بیشتر روانی بود تا جسمی. در اوائل ملاقات در اتاقی خصوصی انجام می‌شد و بیشتر مواقع فردی ناظر بر این ملاقات‌ها بود. دکتر اجازه استفاده از سیگار را داشت ولی کتاب نه!! بعد از مدتی هم حکم بازنشستگی از وزارت فرهنگ به دستش رسید. در تمام مدت ساواک سعی می‌کرد دکتر را جلوی دوربین بیاورد و با او مصاحبه کند. ولی موفق نشد. دکتر در این مدت بسیار صبور بود و از صلابت و سلامت جسم نیز برخوردار. او با نیروی ایمان بالایی که داشت، توانست روزهای سخت را در آن سلول تنگ و تاریک تحمل کند. در این مدت خیلی از چهره‌های جهانی خواستار آزادی دکتر از زندان شدند. به هر حال دکتر بعد از ۱۸ ماه انفرادی در شب عید سال ۵۴، به خانه برگشت و عید را در کنار خانواده جشن گرفت. بعد از آزادی یک سره تحت کنترل و نظارت ساواک بود. در واقع در پایان سال ۵۳، که آزادی دکتر در آن رخ داد، پایان مهم‌ترین فصل زندگی اجتماعی-سیاسی وی و آغاز فصلی نو در زندگی او بود. در تهران دکتر مکرر به سازمان امنیت احضار می‌شد، یا به در منزل اومی‌رفتند و با به هم زدن آرامش زندگیش قصد گرفتن همکاری از او را داشتند. با این همه، او به کار فکری خود ادامه می‌داد. به طور کلی، مطالبی برای نشریات دانشجویی خارج از کشور می‌نوشت. در همان دوران بود که کتاب‌هایی برای کودکان نظیر کدو تنبل، نوشت.

در دوران خانه‌نشینی (دو سال آخر زندگی) فرصت یافت تا بیشتر به فرزندانش برسد. در اواخر، بر شرکت فرزندانش در جلسات تاکید می‌کرد. بر روی فراگیری زبان خارجی اصرار زیادی می‌ورزید. در سال ۵۵، با هم فکری دوستانش قرار شد، فرزند بزرگش، احسان، را برای ادامه تحصیل به اروپا بفرستد. بعد از رفتن فرزندش، خود نیز بر آن شد که نزد او برود و در آنجا به فعالیت‌ها ادامه دهد. راه‌های زیادی برای خروج دکتر از مرزها وجود داشت. تدریس در دانشگاه الجزایر، خروج مخفی و گذرنامه با اسم مستعار و ...

بعد از مدتی با کوشش فراوان، همسرش با ضمانت نامه توانست پاسپورت را بگیرد. در شناسنامه اسم دکتر، علی مزینانی بود، در حالی که تمام مدارک موجود در ساواک به نام علی شریعتی یا علی شریعتی مزینانی ثبت شده بود. چند روز بعد برای بلژیک بلیط گرفت. چون کشوری بود که نیاز به ویزا نداشت. از خانواده خداحافظی کرد و قرار به ملاقت دوباره

آنها در لندن شد. در روز حرکت بسیار نگران بود. سر را به زیر می‌انداخت تا کسی او را نشناسد. اگر کسی او را می‌شناخت، مانع خروج او می‌شدند. و به هر ترتیبی بود از کشور خارج شد. دکتر نامه‌ای به احسان از بلژیک نوشت و برنامه سفرش را به او در اطلاع داد و خواست پیرامون اخذ ویزا از آمریکا تحقیق کند.

ساواک در تهران از طریق نامه‌یی که دکتر برای پدرش فرستاده بود، متوجه خروج او از کشور شده بود و دنبال رد او بود. دکتر بعد از مدتی به لندن، نزد یکی از اقوام همسرش رفت و در خانه او اقامت کرد. بدین ترتیب کسی از اقامت دوهفته‌یی او در لندن با خبر نشد. پس از یک هفته، دکتر تصمیم گرفت با ماشینی که خریده بود از طریق دریا به فرانسه برود. در فرانسه به دلیل جواب‌های گنگ و نامفهوم دکتر، که می‌خواست محل اقامتش لو نرود، اداره مهاجرت به او مشکوک می‌شود. ولی به دلیل اصرارهای دکتر حرف او را مبنی بر اقامت در لندن در نزد یکی از اقوام قبول می‌کند. این خطر هم رد می‌شود. بعد از این ماجرا، دکتر در روز ۲۸ خرداد، متوجه می‌شود که از خروج همسرش و فرزند کوچکش در ایران جلوگیری شده. بسیار خسته و ناباورانه به فرودگاه لندن می‌رود و دو فرزند دیگرش، سوسن و سارا را به خانه می‌آورد. دکتر در آن شب اعتراف می‌کند که جلوگیری از خروج پوران و دخترش مونا می‌تواند او را به وطن بازگرداند، او می‌گوید که فصلی نو در زندگیش آغاز شده است. در آن شب، دکتر به گفته دخترانش بسیار ناآرام بود و عصبی ... شب را همه در خانه می‌گذرانند و فردا صبح زمانی که نسرین، خواهر علی فکوهی، مهماندار دکتر، برای باز کردن در خانه به طبقه پایین می‌آید، با جسد به پشت افتاده دکتر در آستانه در اتاقش روبه‌رو می‌شود. بینی‌اش به نحوی غیر عادی سیاه شده بود و نبضش از کار افتاده بود. چند ساعت بعد، از سفارت با فکوهی تماس می‌گیرند و خواستار جسد می‌شوند، در حالی که هنوز هیچ کس از مرگ دکتر با خبر نشده بود.

پس از انتقال جسد به پزشکی قانونی، بدون انجام کالبد شکافی و علت مرگ را ظاهراً انسداده شرایین و نرسیدن خون به قلب اعلام کردند. و بالاخره در کنار مزار حضرت زینب آرام گرفت! ...

مجموعه آثار:

- با مخاطب‌های آشنا
- خود سازی انقلابی
- ابوذر
- ما و اقبال
- تحلیلی از مناسک حج
- شیعه
- نیایش
- تشیع علوی و تشیع صفوی
- تاریخ تمدن (جلد ۱-۲)
- هبوط در کویر
- حسین وارث آدم
- چه باید کرد؟
- زن
- مذهب، علیه مذهب
- جهان‌بینی و ایدئولوژی
- انسان
- انسان بی خود
- علی
- روش شناخت اسلام
- میعاد با ابراهیم
- اسلام شناسی
- ویژگی‌های قرون جدید
- هنر
- گفتگوهای تنهایی
- نامه‌ها
- آثار گوناگون (دو بخش)
- بازگشت به خویش، بازگشت به کدام خویش
- باز شناسی هویت ایرانی - اسلامی
- جهت‌گیری‌های طبقاتی در اسلام
- درس‌های حسینیّه ارشاد (۳جلد)

سخن آخر :

ای نسل اسیر وطنم،

تو می‌دانی که من هرگز به خود نیندیشیدم، تو می‌دانی و همه می‌دانند که من حیاتم، هوایم، همه خواسته‌هایم به خاطر تو و سرنوشت تو و آزادی تو بوده است. تو می‌دانی و همه می‌دانند که هرگز به خاطر سود خود گامی برنداشته‌ام، از ترس خلافت تشیعم را از یاد نبرده‌ام. تو می‌دانی و همه می‌دانند که نه ترسویم نه سودجو! تو می‌دانی و همه می‌دانند که من سراپایم مملو از عشق به تو و آزادی تو و سلامت تو بوده است، و هست و خواهد بود. تو می‌دانی و همه می‌دانند که دلم غرق دوست داشتن تو و ایمان داشتن تو است. تو می‌دانی و همه می‌دانند که من خودم را فدای تو کرده‌ام و فدای تو می‌کنم که ایمانم تویی و عشقم تویی و امیدم تویی و معنی حیاتم تویی و جز تو زندگی برایم رنگ و بویی ندارد. طمع‌ی ندارد. تو می‌دانی و همه می‌دانند که شکنجه دیدن به خاطر تو، زندان کشیدن برای تو و رنج کشیدن به پای تو تنها لذت بزرگ من است. از شادی تو است که من در دل می‌خندم. از امید رهایی توست که برق امید در چشمان خسته‌ام می‌درخشد، و از خوشبختی تو است که هوای پاک سعادت را در ریه‌هایم احساس می‌کنم و اسلام.